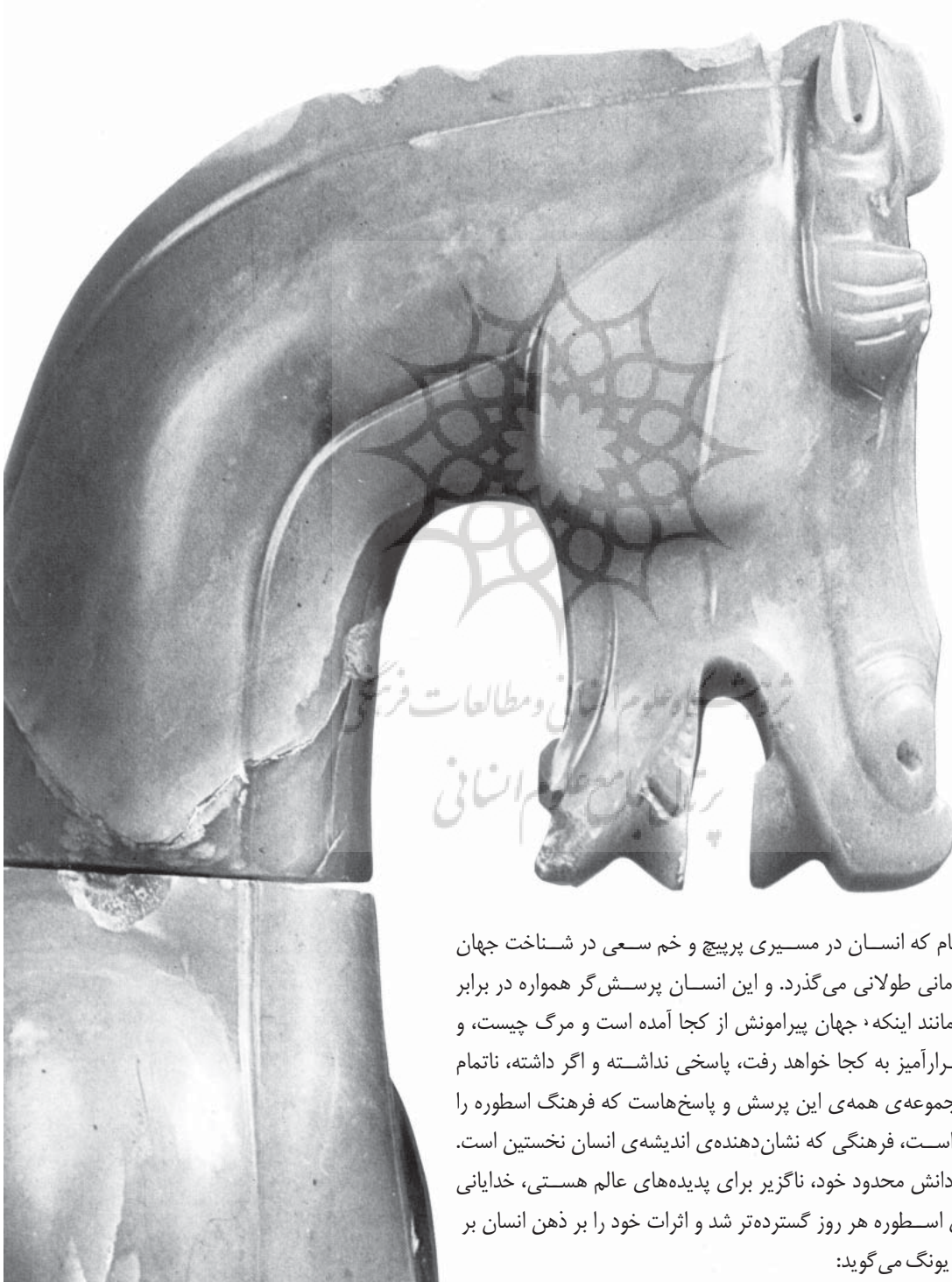

رمزهای اساطیری

اسب در اساطیر

محسن ذاکری



از آن هنگام که انسان در مسیری پریچ و خم سعی در شناخت جهان کرده است، زمانی طولانی می‌گذرد. و این انسان پرسش‌گر همواره در برابر پرسش‌هایی مانند اینکه «جهان پیرامونش از کجا آمده است و مرگ چیست، و این موجود اسرارآمیز به کجا خواهد رفت، پاسخی نداشته و اگر داشته، ناتمام بوده است. مجموعه‌ی همه‌ی این پرسش و پاسخ‌هاست که فرهنگ اسطوره را به وجود آورده است، فرهنگی که نشان‌دهنده‌ی اندیشه‌ی انسان نخستین است. انسانی که با دانش محدود خود، ناگزیر برای پدیده‌های عالم هستی، خدایانی ساخت. دنیای اسطوره هر روز گسترده‌تر شد و اثرات خود را بر ذهن انسان بر جای گذاشت. یونگ می‌گوید:

انسان سازنده‌ی آن است و در واقع جهان فرامادی یا مینوی را همچون جهان مادی نقش می‌کند.

اگر به موضوع آفرینش زمین و آسمان در اساطیر ملل توجه کنیم، در میان بیشتر این ملت‌ها این پدیده مشابه است. در اساطیر هندی آمده «عقیده بر این است که از عدم که خود هستی بود، تخم‌مرغی پدید آمد. یک سال بر جای بماند و سپس به دو نیمه گشت، نیمی سیمین که زمین شد و نیمه‌ی زرین که آسمان گشت.»^۲

در اسطوره‌های یونان نیز آمده است: «اورینم Eurynome که زن ایزد همه چیز بود، برهنه از آشفستگی نخستین برخاست و شکل کبوتری به خود گرفت و تخم جهانی نهاد و سرانجام تخم‌مرغ به دو نیم شد و زمین و آسمان پدید آمد.»^۳

در کتاب‌های ادیان نیز آفرینش انسان به صورتی رمزی بیان شده و نشان‌دهنده جهان‌بینی هر دین درباره‌ی انسان و اجتماع به شمار می‌رود. اما در مورد آفرینش جانوران این دیدگاه وجود ندارد. البته در میان اسطوره‌های برخی ملل، اسب، همچون آدمی می‌تواند پایگاهی آسمانی نیز داشته باشد، موجودی باهوش، باوفا و مؤثر در زندگی انسان‌ها. وفاداری، قدرت و توان و همچنین سرعت او باعث شده است در اسطوره‌ها جایگاه رفیعی پیدا کند. اعتقاد و باور بر این است که پوزیدون خدای دریاها، نطفه‌ی خودش را با خاک درآمیخت و با باردار شدن خاک، اسبی چون سیقیوس به وجود آمد. هم‌چنین می‌توان به آمیزش پوزیدون با دتمتر الهه‌ی زمین اشاره کرد که در اثر آن آریون^۴ اسب اساطیری یونان به وجود آمد. چنانچه آمده است:

«آریون نام اسب آدراس^۵ در نخستین اردوگشی علیه تب است. از بین همه قهرمانانی که در این جنگ شرکت داشتند، فقط آدراس، آن هم به وسیله‌ی همین اسب نجات یافت. پس از شکست سپاه آرگوس که به تب حمله کرده بود، آریون صاحب خود، آدراس را به سرعت از میدان جنگ دور کرد و او را در مکان امنی قرار داد.»^۶ همچنین وقتی گورگون؛ پسر خدای دریاها، کشته شد، پگاز اسب اساطیری یونان از گردن او بیرون آمد و یا گفته شده که با ریختن خون گورگون بر زمین پگاز حیات یافته و به کوه المپ پرواز کرد تا برای زئوس صاعقه حمل کند.

با نظر به ویژگی‌هایی اسب چون قدرت، سرعت و هوشیاری، دیده می‌شود که در اسطوره‌هایی یونانی، اکثر اسب‌ها بالدار هستند، اسب‌هایی چون فلوگوس، بالیوس، خانتور و هاریاگوس و... که همگی از آمیزش زفیر خدای باد با هارپی‌ها (فرشتگان بالدار) به وجود آمده‌اند.

در اسطوره‌های چین نیز علاوه بر حیوانات خبیث، موجوداتی نیز وجود دارند که مدتی طولانی همدم انسان هستند و پس از مرگ همدم خویش زنده می‌مانند. اسب از دوره‌ی هان تا دوره‌ی مغولان همواره در سپاهی‌گری کاربرد فراوانی داشته است. در اسطوره‌های چینی کون در هیأت یک اسب سفید ظاهر می‌شود و باگوا را از دها اسبی به طرف فوسی می‌آورد. در چین و از گذشته‌های دور تندیس اسب در بیرون و



«اساطیر بیان و تظاهر مستقیم ناخودآگاه قومی هستند. آنها در میان همه‌ی مردم و در همه‌ی اعصار متشابه می‌باشند.»^۱

اگر خدایان اسطوره‌ای گاه موجوداتی آدمی‌سان با عواطف و افعال انسانی هستند دلیل آن این بوده که اندیشه و تفکر آدمی قادر نبوده است از حد طبیعت و آنچه در درون آن است فراتر برود. بنابراین خدایان را انسان‌های برتری می‌دانستند که بر جهان مادی و معنوی فرمان می‌رانند. اگر به خدایان آیین زرتشت نیز بنگریم از این محدوده‌ی پندار بیرون نمی‌روند. چنانچه ایزد مهر و کاخی که بر فراز کوه البرز یا هرا بنا کرد، چیزی جز یک شبیه‌سازی ساده نیست که تنها محصول فکر

اسب از دیرزمان با ایرانیان یار
 بوده و با همین چهارپای نیرومند
 است که سرزمین پهناوری از
 سند تا نوبه و از هند تا سواحل
 یونان مقهور هخامنشیان می‌شود
 و به همین دلیل است که در
 فرهنگ ایرانیان ارزش این
 حیوان نجیب و زیبا شناخته و
 نیک دانسته شده و در پرورش و
 پرستاری آن کوشیده‌اند



جنگی‌اش همواره حیواناتی را به همراه داشته که با آنان سخن می‌گفته است.

در سال‌های ۱۱۸۱-۱۱۷۷ هر ساله در آسوما^۴ مرکزی برای فروش اسب‌های بازاری برپا می‌شده است. ایکه ذوکی نریانی بود که در همین زمان تولد یافته و خیلی زود مادرش را از دست داده است. ایکه ذوکی روزی در آبشاری نقش مادرش را می‌بیند و برای رسیدن به او خود را در آب می‌افکند و با تکرار این عمل است که ایکه ذوکی به نریانی شناگر و ماهر تبدیل می‌شود.

سپس ایکه ذوکی به آسوما جهت فروش برده می‌شود. در بین راه ایکه ذوکی از رودی بس خروشان و خطرناک که اسبان دیگر قادر به گذشتن از آن نبودند می‌گذرد و خود را به بازار آسوما می‌رساند، اما ایکه ذوکی فروخته نمی‌شود. ایکه ذوکی در واقع همان اسبی است که بعداً توسط یوریتومو قهرمان نامدار ژاپنی خریده و در تمامی نبردهایش از جمله نبرد دانورا همراه یورینوموشگون کاماکورا بوده است.

در ایران باستان هم اسب از دیرزمان با ایرانیان یار بوده و با همین چهارپای نیرومند است که سرزمین پهناوری از سند تا نوبه و از هند تا سواحل یونان مقهور هخامنشیان می‌شود و به همین دلیل است که در فرهنگ ایرانیان ارزش این حیوان نجیب و زیبا شناخته و نیک دانسته شده و در پرورش و پرستاری آن کوشیده‌اند.

در فرهنگ ایران باستان نام‌های متعددی را که از ترکیب با کلمه‌ی

درون مقبره‌ها، نقش نگهبان را در تقابل ارواح خبیث بر عهده داشته است، اسب‌هایی که بنا بر باورهای مردم چین در جلوی مقابر کهن و اشرافی، نه تنها نگهبان این مقبره‌ها هستند که شب‌ها نیز به سفر پرداخته و گاهی نیز در هیأت انسان نمودار می‌شدند. در اسطوره‌های ودایی هند اسبی بالدار به نام اژون وجود دارد که بخشی از بدنش اسب و بخشی دیگر به صورت پرنده است و در آسمان پرواز می‌کند. در افسانه‌های ژاپنی نیز با اسب معروف ایکه ذوکی^۵ روبه‌رو می‌شویم. گفته می‌شود موموتازو به حیوانات بسیار علاقه‌مند بود و در سفرهای



این میان رستم مادیانی شبیه به شیر با گوش‌های خنجرمانندی می‌بیند که در پی آن کره‌ای با چشمان سیاه و پیکری به رنگ بور دوان است. رستم با گرفتن این کره (رخش) و پس از یک دور سوار شدن و آگاهی از قدرت حیوان، از چوپان پیری که در آنجاست قیمت آن را می‌پرسد. چوپان بهای اسب را برابر با ارزش آزادسازی ایران از چنگ دشمنان می‌داند. سمند گامزن و تیزتکی که با سم‌های فولادماندش، بر دهان جادوگران می‌کوبد. رستم در شاهنامه از او به عنوان رخس رخشان یاد کرده است. در ماجرای نخستین، این رخس است که رستم را در مقابل شیرنجات می‌دهد، و یا در خوان سوم که رخس به همراه رستم، اژدهایی غول‌پیکر را که از سر تا دمش ۸۰ گز است از پای درمی‌آورد. فردوسی درباره رخس آورده است:

به نیروی پیل و به بالا هیون

به زهره چو شیر و که بیستون

از اسبان دیگری که در شاهنامه از آن سخن به میان آمده شبرنگ بهزاد است. اسبی متعلق به سیاوش. شاید سیاوش به معنی دارنده اسب سیاه، مؤید این باشد که سیاوش با همین اسب از آتش عبور کرده است.

سیاوش سیه‌رابدانسان بتاخت

تو گفتی که اسبش به آتش بساخت

اما پس از ماجرای جدایی سیاوش و شبرنگ، کیخسرو پس از مدتی شبرنگ را پیدا و به یاری او فرنیگس و گیو را از جیحون عبور داد و

اسب تشکیل شده‌اند می‌توان دید. از جمله گرشاسب (صاحب اسب لاغر) گشتاسب (صاحب اسب از کار افتاد و ناتوان)، بیوراسب (صاحب ده هزار اسب)، لهراسب (صاحب تنداسب) و ارجاسب (صاحب اسب ارجمند).

در مکاشفه یوحنا و نشانی‌هایی که درباره رهاننده‌ی آسمانی می‌دهد، نیز آمده است:

– کسی شبیه انسان ردای بلندی بر تن داشت و زره زرینی به دور سینه‌اش بود و موهای او مثل پشم یا برف سفید بود و چشمانش مثل آتش و چهره‌اش همچون خورشید نیمروز می‌درخشید. موهایش همچون برف، مثل زال زر و چشمان و چهره‌ی فروزانش نشانی از جمشید می‌داد.

– ناگهان آسمان گشوده شد. اسب سفیدی در آنجا بود که نام سوارش امین و راست بود و با عدالت و داوری می‌جنگید.

اسب سفید برابر است با معنای گرشاسب. و بر پایه یک دیدگاه: «گرشاسب به معنی شخصی است که دارای اسب مقدس و نیکو و تابناک، و در حقیقت کنایه از شخصیت و تلاش او در راه نیکی است.»^۹

در اسطوره‌های ایرانی می‌توان به اسب‌های معروفی چون رخس، شبرنگ بهزاد، سیاه و شب‌دیز اشاره کرد. در داستان رستم آمده است که وی در جست‌وجوی اسبی مناسب در میان رمه‌های زادگاهش، زابلستان است، اما اسبی که بتواند از آزمون او سربلند بیرون آید پیدا نمی‌کند. در



نشانه‌شناسی تئاتر و درام

کرالام

ترجمه‌ی فرزانه سجودی

نشر قطره

تئاتر را یکی از پیچیده‌ترین اشکال ارتباط دانسته‌اند و برای نشانه‌شناسان، هم آزمایشگاهی آرمانی است و هم عرصه‌ای است که بسیاری از مسائل اساسی تحلیل نشانه‌شناختی را در آن می‌توان پی گرفت.

اثر حاضر نخستین کتاب جامع نشانه‌شناسی تئاتر و درام در دنیای انگلیسی زبان است و سیر رویکردهای نشانه‌شناختی اجرای تئاتر را از تحلیل ساختگرایان مکتب پراگ از نشانه‌ی تئاتر در دهه‌ی ۱۹۳۰ تا نظریه‌های جاری در باب رمزگان، متن و گفتمان دنبال می‌کند. مؤلف در این اثر پس از آنکه الگویی از ارتباط تئاتر و بررسی عرصه‌های مختلف از جمله نشانه‌شناسی حرکات، روابط مکانی، قراردادهای تئاتر، دریافت مخاطب و غیره ارائه می‌دهد. توجه ما را به ساختار و منطق درام و تحلیل گفتمان دراماتیک جلب و رویکردی تازه به نشانه‌شناسی تئاتر ارائه می‌دهد، کرالام معتقد است که متن‌های دراماتیک را باید به روش ویژه‌ای تقطیع کرد و به این ترتیب

به‌ایران آورد.

از اسب دیگر نام برده در شاهنامه می‌توان به اسب سیاه خاندان گشتاسب اشاره کرد. اسبی که اسفندیار با آن به نبرد رستم‌دستان می‌رود.

بفرمود تا زین بر اسب سیاه

نهادند و بردند نزدیک شاه

پس از مرگ اسفندیار و سرنوشتی که بر او حاکم شده است، پشوتن برادرش، وی را همراه با اسب سیاه به نزد گشتاسب برمی‌گرداند.

پشوتن همی رفت گریان به راه

پس پشت تابوت و اسب سیاه

در مورد شب‌دیز نیز در افسانه‌ها آورده شده که خسرو پرویز این اسب اهدا شده توسط شیرین را آنچنان دوست داشته است که یاران وی جرأت نداشتند که اگر روزی شب‌دیز بمیرد، خبر مرگ او را بیاورند چرا که زبان از کامشان توسط خسرو پرویز بیرون آورده می‌شود. البته این افسانه مورد توجه فردوسی و نظامی قرار نگرفته است.

پی‌نوشت:

۱. میربهاء مسعود. مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ. ۱۳۵۶، ص ۳ ل
۲. بهار، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران. چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۱۸
۳. همان. ص ۱۸

4. Areion

5. Adraste

۶. گریمال، پیر. فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه احمد بهمنش، تهران: امیرکبیر چاپ سوم، ۱۳۶۷، ص ۹۴

7. Ikizuki

8. Asuma

۹. ماهنامه‌ی فروهر. مهر و آبان ۱۳۶۸، بررسی واژه‌های کریشه، کشف، کروش و کرشاسب در متن‌های زرتشتی